

میزگرد رادیو فردا: دموکراسی و حقوق بشر.

میراث انقلاب مشروطیت ایران به مناسبت نود و هفتمین سالگرد آن

علی سجادی (رادیو فردا): انقلاب مشروطه ایران، دو وجه اصلی داشت، یک تاسیس حکومتی عرفی که به حکومت حاکمان شرع پایان دهد، و مشارکت طبقه های مختلف مردم را در ادامه حکومت جلب نماید و دیگری نوسازی کشور در ابعاد گوناگون. تقریباً همه نهادها و تاسیسات مدنی ایران که میتواند و باید مبنای یک حکومت مردمی و مدنی قرار گیرد، برخاسته حکومت مشروطه است. مراکز تعلیماتی از دبستان و دبیرستان و دانشگاه تا مراحل تکمیلی، دادگستری و قوانین موضوعه، ثبت اسناد و املاک، بانک و راه آهن و حتی صدور شناسنامه ثبت احوال بصورت مدرن، بخشی از نوسازی دوران مشروطه به حساب می آید. بی دلیل نبود که روحانیانی که پس از گذشت هفتاد سال از مشروطیت دوباره به قدرت رسیدند، تعیین حاکم شرع و خط بطلان کشیدن به هفتاد سال تجربه، دادگستری عرفی و همراه نابود کردن نظام آموزشی عرفی را در سرلوحه اقدامات خویش قرار دادند. ۹۷ سال از انقلاب مشروطه میگذرد که نزدیک به ربع قرن آخر آن را بنیان گذار و مدیران انقلاب اسلامی، صرف انهدام اندیشه و راه و پروژه مشروطه کردند، ولی با وجود این، خواسته های اصلی انقلاب مشروطه، از جمله وجود عدالتخانه ای که بر اساس یک نظم عمل کند، نه فرمانهای شخصی، در راس خواسته های مردم قرار دارد. در آستانه نود و هفتمین سالگرد انقلاب مشروطه، برنامه این هفته دموکراسی و حقوق بشر را به مشروطه اختصاص دادیم و از آقایان دکتر ماشاءالله آجودانی، محقق تاریخ و ادبیات مشروطه، داریوش همایونی نظریه پرداز و دکتر کاظم علمداری، محقق و نویسنده دعوت کرده ایم تا در میزگرد این هفته شرکت نمایند. سؤال اول من از شرکت کنندگان در میزگرد این است که اگر امروز بخواهیم از میراث انقلاب مشروطه سخنی به میان آوریم، به چه سرفصلهایی باید اشاره کنیم.

داریوش همایون: بیش از همه همانکه فرمودید، یک پروژه به هم پیوسته آزادیخواهی و ترقی خواهی است. تصادفی نیست که بسیاری از نویسندگان، در توصیف جنبش مشروطه، اندیشه آزادی و ترقی را بکار بردند و به نظر من این دو واژه و ترکیب آنها، روح جنبش مشروطه را میرساند و امروز هم کشور ما بعد از نزدیک به صد سال، درگیر رسیدن به آزادی و ترقی است، با این تفاوت که ما در این صدساله پیشرفتهای بسیار زیادی کردیم، از جهت زیرساختهایی که بوجود آمد و ما را قادر خواهد کرد که این بار تلاشمان به نتیجه برسد، برای اینکه صد سال پیش ما به اصطلاح، نرم افزار دموکراسی را داشتیم، در آرمانهای انقلاب مشروطه، در قانون اساسی، ولی دموکراسی بدون سخت افزار، نمیشود و سخت افزار آن ریشه ای آموزشی، اداری و اقتصادی است که خوشبختانه در طول صد سال به مقدار زیاد تهیه شده است و در ۲۵ سال گذشته هم نتوانست آنها را از بین برد، برعکس دوره تسلط آخوندها بر سیاست ایران سبب شده است که آرمانهای مشروطه: آزادی و ترقی، یک نظام عرفی گرا و دموکرات و پیشرو، با آرزوی رسیدن به پیشرفته ترین کشورهای جان، این به شدت در ذهن مردم ایران جایگیر شود تا بطوری که من تصور میکنم پس از دوران مشروطیت، هیچگاه مردم به این آرمانها، این اندازه پایبند نبودند.

ماشاءالله آجودانی: من درباره کلیات با آقای همایون، توافق نظر دارم، اما اختلاف اساسی هم در یک مورد خاص با ایشان دارم، من فکر میکنم مهمترین دستاورد نظری مشروطه در ایران این بود که برای نخستین بار، حق حاکمیت ملت را به رسمیت شناخت و در ادبیات و خواست سیاسی همین انقلاب بود در دنیای نظر، که برای نخستین بار اعلام شد که واضع قانون، ملت است و حق حاکمیت از آن ملت. و این دستاورد بسیار مهمی بود و من فکر میکنم با همین دستاورد بود که ما وارد دنیای تجدد. بخشی از میراث مشروطه خواهی، بر همین اساس و قانون خواهی اعتبار میداد، به اندیشه قانون خواهی و تفکر قانون خواهی در ایران، اما متأسفانه درک درستی از آزادی در ایران بیان نشد و برسر آزادی با اینکه در کلیت از آزادی ملت ایران صحبت میشد و آزادی مردم سخن گفته میشد، اما از آنجایی که در دوران مشروطه، اصلاً حکومت مشروطیت معنایش این بود که سلطنت باید به قوانین و شروط مقید و مشروط شود، اما درک

منسجمی از آزادی وجود نداشت. روشنفکران ایران از يك طرف به جهت گرفتاری ذهنی شرقی که داشتند، در درك مفاهیم اصولی دچار اشکال میشدند که من از این وضعیت فکری به عنوان تقلیل یاد میکنم و بعد آنچه هم که با درك تقلیل یافته ای از آزادی و دموکراسی بودند، میفهمیدند، آنها را هم ناگزیر بودند به جهت قدرت روحانیان و شرایط اجتماعی ایران با مسائل دینی تقلیل بدهند. مفاهیم گوهری و جوهری اساسی آزادیخواهی زیر پا گذاشته میشد، عمداً زیر پا گذاشته میشد. مثلاً روشنفکری مانند میرزا ملکم خان، سرانجام میگوید که بله آزادی همان امر به معروف و نهی از منکر است، بعد همین حرفها روحانیون مشروطه خواه هم همین تعبیر را از آزادی ارائه دادند. البته منظور من این نیست که در میراث روشنفکری ایران، از آزادی به معنای لیبرالی سخن گفته نشده باشد، اما اگر در مجموع نگاه کنیم، مثلاً ملك الشعرا در همان دوره وقتی از آزادی حرف میزند، از حکومت ملی حرف میزند، من این نمونه ها را در کتاب «یا مرگ یا تجدد» آوردم، میگوید منظور من از حکومت ملی، حکومتی است که میخواهند حکومتی مانند موسولینی در کار باشد، حکومت مانند آنا ترك بوجود بیآورند به نظر من مفاهیم در ایران، به تمام معنی تقلیل پیدا کرد به جهت ساختار عقب مانده سیاسی و اجتماعی که جامعه ایران داشت، بدفهمی های بسیاری برایش وجود داشت، اما آنجا که با آقای همایون موافقت میکنم، همین نحوه کلی نگاه به آزادی ملت، حقوق ملت و دستاوردهای به اصطلاح مدنی، آنچه که میتوان گفت که مدرنیزه کردن جامعه بود، اینها دستاوردهای مهم نظری و عملی مشروطیت بود و همین هم به اعتقاد من، بسیاری از خواستهای مشروطیت به جهت اینکه اجرا نشده، تحقق پیدا نکرده، روزآمد است و میتوان بر سر آنها صحبت کرد.

دکتر کاظم علمداری : من معتقدم شاید بتوان گفت تنها دستاورد جنبش مشروطیت، پایان بخشیدن به حکومت استبداد فردی بود و مابقی دستاوردها که در يك دوره ای که تقریباً باید گفت که شکل پذیرفت، دستاورد مستقیم یا خواستهای مستقیم مشروطیت نبود و حکومت قانون یا آشنایی ایرانیان با حکومت قانون و پدیده پارلمان و مجلس، به دنبال همین پایان یافتن حکومت استبدادی یا همزمان با نفی حکومت استبدادی، معنا پیدا میکرد و اگر بخواهیم بقیه دستاوردهایی را که آقای همایون نام بردند را اضافه کنیم که همانها درست است را، من معتقدم در دورانی بوجود آمد و اندک اندک رخ داد که خواست مستقیم جنبش مشروطیت نبود و دوم این است بسیاری از این دستاوردها مثلاً در حوزه آموزشی، در حوزه حقوقی، در حوزه نظامی، همه در زمان رضاشاه رخ داده، یعنی باید گفت که سی سال پس از گذشت انقلاب مشروطیت که مشروطیت را میتوان دروازه این تحولات نامید، کم کم در ایران رخ داده، کم کم مدارس مدرن باز شده، کم کم دانشگاه، ارتش نوین، نظام حقوقی جدید، بوجود آمده، بنابراین خواستها که البته من انکار نمیکنم که این خواستها حتی قبل از انقلاب مشروطیت از زمان امیرکبیر و فراهانی حتی، پدر و پسر، هر دو وجود داشت. خلاصه میکنم حرفم را که خواست بلافصل یا دستاورد بلافصل یا میراث بلافصل انقلاب مشروطیت را همین پایان بخشی به حکومت استبداد فردی و آشنایی ایران به حکومت قانون و پدیده پارلمان بود. اما در زمینه آزادی فردی اگر منظور لیبرالیسم است، من فکر میکنم نه تنها حتی درك درستی وجود نداشت، خواست درستی هم وجود نداشت برای این که بیشتر روشنفکران عصر مشروطیت تا زمان انقلاب 57 مد نظرشان بود و مرکز تبلیغاتشان بود، بیشتر خواستهای برابری بود و برقراری حکومت عدالت بود تا آزادیخواهی، تا اینکه آزادیخواهی با دموکراسی خواهی یا پدیده دموکراسی رابطه مستقیم دارد و شما کمتر در ادبیات سیاسی دوران پیش از انقلاب 57 میبینید که استفاده از دموکراسی یا چگونگی کسب دموکراسی باشد. آنچه که بیشتر مد نظر بوده، جابجایی حکومت بوده که بخشی از جنبش روشنفکری یا سیاسی ایران هم این جابجایی را يك جابجایی دیکتاتوری با يك نوع دیگر دیکتاتوری که دیکتاتوری صالح باشد، میخواست تغییر بدهد نه بیش از این. بنابراین من فکر میکنم که آزادیخواهی به معنای غربی آن، به معنای لیبرالیسم، تازه در ایران که در ارتباط مستقیم با دموکراسی است، تازه در ایران بوجود آمده.

ع. س: آقای همایون، آقای آجودانی گفتند که در دوران صدر مشروطه، درك مفاهیم اصولی، چون آزادی وجود نداشته و این درك يك درك تقلیل یافته بوده، و به جهت قدرت روحانیون، حتی تقلیل دوباره یافته. آقای علمداری هم میفرمایند که اصولاً خواست درستی هم از آزادی وجود نداشت. نظر شما درباره این چیست؟

داریوش همایون: میرزاملکم خان، سهم عمده ای در جنبش مشروطه ندارد و رهبرهای جنبش مشروطه مثل میرزا آقا خان، روحی، سید جمال الدین، ملک المتکلمین، و نخستین روسای مجلس شورای ملی، اینها مردمی بودند به سنت دموکراسی اروپایی پرورش یافته، تا حدی که امکانات بسیار ناچیز ایران آنروز اجازه میداد، فکر آزادی و حاکمیت مردم را پیش بردند. خود قانون اساسی مشروطه و نه متممش، که آن ۵۲ ماده است در تشکیل مجلس شورای ملی، سندی است سرپا آزادی خواهانه، دموکراتیک، هیچ اثری از دخالت مذهب در آن سند نیست. در متمم قانون اساسی است که شرط دین رسمی، اصل تطبیق قوانین با شرع و آن ۵ نفر و اینها آمده است که خوب در بیست قسمت عمده دوران مشروطه، دورانی که متکی بر قانون اساسی بود، این شرطها نادیده گرفته شد و تمام اصلاحاتی که در دوره بعد، تا پیش از انقلاب اسلامی روی داد، اصلاحات اساسی، بر خلاف خواست آخوندها و روحانیون بود. این است که باید قدر تلاشهایی که پدران انقلاب مشروطه و مبارزان مشروطه و میراثبران آنها در نسل دوم که سعی کردند آن زیرساختهایی را که عرض کردم و آن سخت افزارهای دموکراسی و حکومت قانون را بوجود بیاورند که اصل اولش، نظم است و امنیت، که آن را برقرار کنند، اینها سهم بسیار بزرگی دارند در پیشبرد فکر آزادی و ترقی. شعار آزادی و ترقی، مجموعه یک طرح نوسازی جامعه و فرهنگ ایرانی است که همه اجزایش هم باید مربوط به هم پیش روند. اشکال ما در صدسال گذشته این بود که با همه پیشرفتهایی که کردیم، این مجموعه را شکستیم، یعنی از یک طرف آزادی را گذاشتیم کنار و فقط به نوسازی مادی پرداختیم و از طرف دیگر صرفاً به آزادی پرداختیم و نوسازی را نفی کردیم. امروز این آشتی صورت گرفته است و ما متوجه شده ایم که این هر دو باید با هم پیش بروند و این یک میراث مثبتی است از دوران مشروطه. من دوران مشروطه را فقط دوران انقلاب مشروطه نمیدانم، تمام دوران پس از دوران مشروطه تا انقلاب اسلامی، دوران مشروطه است، برای اینکه مشروطه فقط موضوع آزادی و حاکمیت مردم نبود، آن طرح وسیع نوسازی هم بود که اینجا آقای دکتر آجودانی میتوانند با تسلطی که بر ادبیات دوران مشروطیت دارند، به آقای دکتر علمداری یادآوری کنند که بسیاری از آنچه که شد، حتی در جزئیات، طرحهای مشروطه خواهان بود.

ماشاءالله آجودانی: ببینید من با این حرف آقای همایون کاملاً موافقم به همین دلیل در کتاب مشروطه ایرانی، قضاوتی که در مورد رضاشاه کردم، این بود که او قهرمان توانمند و مقتدر مشروطیتی بود که در آن مشروطیت، دموکراسی در پای استقلال ایران، قربانی گردید. من رضا شاه را تهدید کننده مشروطیت ایران نمیدانم و نمیدانم و معتقدم بسیاری از کارهایی را که رضاشاه کرد، برآوردن خواستهای اساسی مشروطیت ایران بود. به عنوان مثال، همین مسئله آموزش و پرورش، فراموش نکنیم که فکر مدرسه ملی در معنای جدید، در دوره مشروطه طرح شد و نمونه اش، فعالیتهای درخشان رشديه بود در ایران، در ایجاد مدارس جدید با الفبای جدید، با امکانات جدید و اینها همه قبل از اینکه رضاشاه بر سر کار بیاید، خواستهای مردم ما بود در مشروطه خواهی. در بخش ارتش هم همینطور، در همه بخشهایی که ما بعدها در دوره رضا شاه میبینیم، در واقع این خواستها به شکلهای اصلی خودش در فرهنگ سیاسی مشروطیت، طرح شده بود و پاره ای هم حتی دست به تجربه عملی هم زدند. و در واقع رضاشاه وقتی روی کار می آید، آن خواستهای اساسی را منهای آزادی که تقلیل پیدا کرده بود در خود مشروطیت ایران، آنها را جامه عمل میپوشاند. یعنی نظام آموزش و پرورش که مهمترین دستاورد رضا شاه است، همه اینها خواستهای اساسی انقلاب مشروطه بود، حتی ایجاد راه آهن در ایران، خواست اساسی مشروطه ایران بود و بنابراین این خواستها، جزء اساس خواستهای پدران ما در جنبش مشروطیت وجود داشت و رضا شاه هم همین طوری از زمین بلند نشد، در واقع ادامه همان تلاش گسترده ای بود که حداقل چهل پنجاه سال قبل در ایران ریشه داشت، خواستش سند مشخص و منظم داشت و او اینها را برآورده کرد.

دکتر کاظم علمداری: طرح اصلاحات و این خواستها را حتی قبل از دوران مشروطیت ما میبینیم، ولی آنچه که مورد نظر است، پیاده شدن این طرح است و در زمان مشروطیت، آنچه که به نظر می آید بیشتر موجب پیدایش مشروطیت بود، نه این خواستهای اصلاحی، بلکه مبارزه با دو پدیده بود، یکی نفوذ اقتصادی غرب و یکی هم مبارزه با استبداد سیاسی حکومت ایران بود و آنچه که به نظر می آید سوغات غرب برای ایران باشد از طریق روشنفکران، همین دو پدیده است. در واقع هر دو نه مستقیماً از طریق روشنفکران،

ولی از آنجایی که من معتقدم که بدون نفوذ غرب در ایران، هم نفوذ اقتصادی، هم نفوذ سیاسی و روشنفکری، پدیده انقلاب مشروطیت با آن شکل و شمایل در آن مقطع رخ نمیداد، معتقد هستم که جنبه های دیگری از مشروطیت که ما در ایران میبینیم کم کم در ایران طی ۵۰ تا ۷۰ سال رخ داده، به شکل عملی درآمده، در واقع باید گفت که ارتباط هرچه نزدیکتر غرب با ایران است که اینها را بوجود می آورد. بنابراین مثلا اگر شما در حوزه آموزشی شما نگاه کنید، که اولین مدرسه دارالفنون را که به فرم و شکل غربی باشد، امیرکبیر میسازد و بنابر این نکته هم این است که قبل از پیدایش مشروطیت، خواستهای اصلاحی، در مرادده ای که بین غرب و شرق بوجود آمده بود، در ایران رخ داد، ولی دستاورد مشخص و مستقیم انقلاب مشروطیت، پایان دادن به حکومت استبدادی بود، چیزی که در طرح اصلاحی میرزاتقی خان امیرکبیر نبود و نمیتوانست وجود داشته باشد، چراکه او در دستگاه حکومت سیاسی خدمت میکرد که نمیتوانست با خودش از درون مقابله کند و به دنبال آن البته در زمان رضاشاه، پدیده های جدیدی مثل پدیده ملت دولت، اتفاق افتاد که اینها به نظر من تحولات بسیار بنیادین و ساختاری هستند که در ایران بوجود آمدند. ولی آنچه که مورد نظر من هم هست، روی همین خواست آزادی و دموکراسی، میدانیم که وقتی رضاشاه به قدرت میرسد، علیرغم اقداماتی که در زمینه شکل دادن پدیده دولت ملت، بوجود می آورد و حکومت قانون، ولی خودش به استبداد رو می آورد، به حکومت دیکتاتوری برمیگردد که در واقع با همکاری روحانیت، جلوی تحولی که از مشروطیت آغاز شده بود و میتوانست ایران را به آن خواست آزادی و دموکراسی برساند، سد میکند، شکست پروژه رضاشاه هم ناشی از همین پروژه برگشت به عقب بود.

ع. س : آیا جامعه ایران امروز به جایی رسیده که بتواند توافقی میان آزادی، ترقی، پیشرفتهای اجتماعی اقتصادی، احترام به قانون و از این نوع در جهت پیشرفت و پیوستن به کاروان جهانی در رشد و توسعه برقرار کند؟

داریوش همایون: به نظر من رسیدیم به اینجا، چون به نظر من جامعه ما با همه کم و کاستیها و شکستهایی که در این صد سال خورده است، تجربه گرانبهایی بدست آورده که در هیچ کشور پیرامون ما، نزدیک ما، نظیر ندارد. ما همه راه حلها را به یک صورتی تجربه کرده ایم. راه حل آزادی خواهانه لیبرال که همانطور که فرمودند، مفهوم بسیار پیشرفته ای است و در مرحله آخری پیدا میشود، گرچه خمیرمایه آزادی و جامعه مدنی است. ولی ما راه حلهای آزادی خواهانه را بدون توجه به مسئله توسعه و نوسازی تجربه کرده ایم، راه حل توسعه منهای آزادی را تجربه کرده ایم، اینها به جایی نرسیده اند. ما حکومت بسیار مقتدر داشته ایم و آن حکومت بسیار مقتدر شکست خورده است، حکومتهای پارلمانی به صورتیکه ممکن بود برای ایران، آنها شکست خوردند، از همه مهمتر ما دو مسئله بسیار بزرگ را که در شکست پروژه مشروطه و نوسازی ایران، سهم بزرگی داشت، آنها را هم حل کرده ایم. یکی از اینها همسایگی با روسیه بود که این همسایگی از همان دوران مشروطه، مانع تحول طبیعی جامعه انسانی شد و این همسایگی نقش انگلستان در امور ایران تشدید میکرد که به اندازه کافی خودش ویرانگر بود، دوم مشکل و گره مذهب را در این صد سال از دل جامعه ایرانی گسستیم و این مذهب و نقش مذهب و مذهب سیاسی و قدرت آوندها و اتحاد بین آوندها و بازار سنتی که متأسفانه نه تنها چپ ایران را به دنبال خودش میکشید، حکومت پادشاهی را هم به دنبال خودش میکشید، هر کس را در ایران اگر میخواست در ایران کاری کند، جز در این دوره های استثنایی به دنبال خودش میکشید، این مشکل را هم ما حل کرده ایم و امروز جامعه ایرانی، مجهز به این تجربه گرانبها، میتواند به این گذشته نگاه کند و ببیند که کجاها کوتاه آمده است و آنها را جبران کند. توانایی جبران کردن این کوتاهیها برای ما است. همه این عوامل را که کنار هم بگذاریم، به اضافه آن زیرساختی که حتی جمهوری اسلامی نتوانست آن را از بین ببرد، ساخت آموزشی و ارتباطی و یک عنصر صنعتی که به سرعت میتواند رشد کند، برای اینکه پرسنلش هست و نیروی انسانی اش هست، فقط باید سیاستها درست شود و در کنار همه اینها البته منابع طبیعی ایران که یک بنیه مالی مطمئن در اختیار یک حکومت آگاه میگذارد، من را بسیار خوشبین میکند که ما این صدساله را بیهوده نگذرانده ایم و آنجایی که ما شروع کردیم صد سال پیش، امروز میتوانیم به نتیجه برسانیم و وارد راه درست رسیدن به آزادی و ترقی هر دو شویم.

ما شاء الله آجودانی: من هم معتقدم که شکست انقلاب اسلامی در ایران، درس بسیار بزرگی برای همه جریانهای فکری و روشنفکری ایران بود. یعنی يك خانه تکانی را در ایران، ضروری قلمداد کرد. در واقع به ناگزیر، بسیاری را مجبور کرد که به يك خانه تکانی اساسی دست بزنند، حتی علیرغم میل خودشان و تردیدی هم ندارم که صد سال تلاش ملت ایران برای رسیدن به يك جامعه قانونمند و آزاد، حتی در معنا و مفهومی هم که چندان هم پیشرو مترقی نبوده، باز بالاخره به ثمر خواهد نشست. این را من تردید ندارم، اما آنقدر هم خوشبین نیستم که تصور کنم با تغییر يك حکومت، مسائل اساسی ملت ما حل خواهد شد. یامعجزه ای در ایران خواهد شد. من فکر میکنم تا نحوه نگاه ما به اساس مسائل و مسائل انسانی در جهان، دگرگونی پیش نیاید، یا اگر نتوانیم يك بازبینی اساسی بر اساس فرهنگ ملی کنیم و تعریف تازه ای از موقعیت ایرانی در جهان امروز ارائه دهیم، نمیتوانیم به خواستهای اساسی خودمان دست پیدا کنیم، به همین جهت من معتقدم يك مبارزه فرهنگی درازمدتی را در پیش خواهیم داشت و اگر این مبارزه فرهنگی، این بار هم در پای مبارزات سیاسی، قربانی شود، باز هم ما ناظر و شاهد شکستهای پی در پی در تاریخ ایران خواهیم بود، به همین دلیل جایی که من میتوانم با صدای بلند آرزو کنم که این اتفاقات برای ایران نیفتد، این است که اینبار مسئله را فقط در مسائل سیاسی خلاصه نکنیم و فکر کنیم تا بنیاد يك تفکر جدی ملی در ایران، تا بنیاد يك تفکر سیاسی در ایران، یعنی دست یافتن به يك تفکر سیاسی با توجه به تاریخ و فرهنگ ایران، ما هنوز راه طولانی را در پیش داریم و باید نیروی روشنفکری ایران بیشتر در این زمینه مطرح شود.

دکتر کاظم علمداری: من هم معتقدم که نباید تمام مشکلات را در وجه سیاسی خلاصه کرد و ما مشکلات فراوانی داریم و از جمله مشکلات فرهنگی، قومی و آموزشی. اما به نظر من می آید علیرغم این مسئله، سد اساسی پیشرفت همه جانبه ایران، مثل دوره گذشته، همان سیاست است و باید مانع سیاسی برطرف شود و برای رفع مانع سیاسی من معتقدم که تکیه کردن بر اصول لیبرالیسم در حال حاضر، یعنی آزادی فردی و حقوق مستقل شهروندی و جدا از گروهها و همه باهم، این جزء اصولی است که باید هم به او پافشاری کرد و هم آموزش عمومی داد و از این طریق است که ما میتوانیم به دو خواست مشخصی که راهگشای آینده ایران است، یعنی خواست آزادی فردی و همچنین جدایی دین از دولت. که من فکر میکنم دستاورد شکست انقلاب ۵۷ برای تاریخ ایران است و میبایست این را سر میگردیم و خوشبختانه انقلابی که منجر به این شد که روحانیت حاکمیت غالب را داشته باشد، توانسته این دستاورد را برای ما بوجود آورد که ما همیشه در تاریخ، این دستاورد را که در اروپا از دوسه قرن قبل بوجود آورده بودند را امروز جزء خواستهای اولیه مردم بدانیم و به همین دلیل برخلاف برخی از روشنفکرانی که حداکثر تصویری که از دوران قبل به دوران کنونی پیدا کردیم، این است که به جای متوجه شدن اشتباهات گذشته خودشان، در واقع نرمشی که به خرج دادند، این است که در گذشته به سوسیالیسم معتقد بودند، يك نوع انحراف فکری در آن موقع، و امروز به سوسیال دموکراسی معتقد شدند، در واقع فکر میکنند که افزودن کلمه دموکراسی به سوسیالیسم با توجه به وضعیت ایران، مشکلمان را حل خواهد کرد، درحالیکه من معتقدم که سوسیال دموکراسی که در اروپا هست، خود دستاورد لیبرالیسم است و از لیبرالیسم جدا نیست، از آزادی فردی جدا نیست. بنابراین اگر این دسته از نیروهای سیاسی روشنفکری ما، در واقع این تحول را پیدا کردند که به سوسیال دموکراسی معتقد شده باشند، باید بدانند که این سوسیال دموکراسی در اروپا، گذشته از آن تحولات سخت افزاری و زیربنایی جامعه، ناشی از تحولات فکری و لیبرالیستی جامعه است، به همین دلیل امروز آنچه که بیشتر در دستور کار است، برای بازشدن جامعه ایران، برای بازشدن درهای پیشرفت آینده ایران، همین چسبیدن به اصول لیبرالیسم است، نه سوسیال دموکراسی و غیره.

[Link to original article](#)